

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«و كيف كان، فصدق الضرر و إضرار الغارّ به ممّا لا يخفى، خصوصاً في بعض الموارد ...»

خلاصه مطالب گذشته

در نوع دوم فرموده‌اند: غراماتی را که مشتری در مقابلش منفعتی هم به او رسیده و به مالک می‌دهد، مثلاً مشتری دو ماه در خانه مالک سکونت کرده و بعد از این که خانه را به مالک رد می‌کند، مال الاجاره این دو ماه را هم به مالک می‌پردازد، آیا در این غرامات، مشتری می‌تواند به بایع رجوع کند یا نه؟

مرحوم شیخ (ره) فرموده: اقوی این است که در این غرامات هم مشتری می‌تواند به بایع فضولی رجوع کند و بایع فضولی ضامن است.

دلیلی که آورده‌اند قاعده غرور است، بعد فرموده‌اند که: در ما نحن فيه علاوه بر قاعده غرور، برای مسأله ضمان مویدی هم به نام قاعده لاضرر داریم، که توضیح اینها را در بحث دیروز عرض کردیم.

صدق ضرر در ما نحن فيه

در بحث امروز مرحوم شیخ (ره) فرموده: در چنین موردی، که بایع فضولی است و مشتری جاهل است که بایع فضولی است و خانه را از بایع می‌خرد و منافعی هم از این خانه می‌برد، بعد در مقابل این منافع، غراماتی را به مالک می‌دهد، صدق ضرر، یعنی این که مشتری ضرر کرده و غار به او اضرار وارد کرده، خصوصاً در بعضی از موارد، مطلب روشنی است.

مثلاً اگر منفعتی باشد که نوعاً در مقابل آن منفعت، بذل مال نمی‌کنند. مثل این که کسی دابه‌ای را بخرد، وقتی خیال می‌کند این دابه مال خودش است، برای تفریح و تفرج، هر روز سوار این دابه می‌شود، اما اگر دابه مال خودش نباشد، به او بگویند: هر روز کرایه کن و اجاره بده قبول نمی‌کند.

بنابراین اگر بایع فضولی دابه‌ای را به مشتری جاهل فروخت، مشتری هم یک ماه هر روز از رکوب این دابه استفاده کرد، حال که دابه را به مالک بر می‌گرداند، مالک کرایه یک ماه سوار شدن این دابه را هم طلب می‌کند، قطعاً این ضرر بر مشتری است، لذا صدق ضرر مطلب روشنی است و قاعده ی لاضرر در چنین موردی صغری دارد.

اشکال صاحب ریاض(ره) بر جریان قاعده غرور در ما نحن فیه

بعد به فرمایش صاحب ریاض(ره) اشاره کرده، که فرموده‌اند: قاعده غرور در صورتی منطبق می‌شود، که مورد، مورد قاعده لاضرر باشد.

صاحب ریاض(ره) جمله‌ای دارد به این مضمون، که قاعده غرور این چنین نیست که عنوان جداگانه‌ای داشته باشد، بلکه «المغرور یرجع الي الغار» در صورتی پیاده می‌شود، که بر مغرور ضرر صدق کند. و این که غار به این مغرور ضرر وارد کرده صدق کند، اما در مواردی که صدق ضرر نکند، قاعده غرور پیاده نمی‌شود.

بعد صاحب ریاض در مورد غراماتی که مشتری به مالک داده، ادعا کرده که در اینجا چون منفعتی به مشتری رسیده، دیگر عرفاً ضرر صدق نمی‌کند و لذا نمی‌توانیم قاعده غرور را در اینجا پیاده کنیم.

جواب شیخ(ره) از این اشکال صاحب ریاض(ره)

مرحوم شیخ(ره) فرموده: بر این فرمایش صاحب ریاض(ره) دو اشکال شده؛ یک اشکال این است که قبلاً هم گفتیم که: صدق ضرر مما لایخفی است، این که در چنین موردی، ولو به مغرور منافعی هم رسیده باشد، اما صدق ضرر و این که غار به این مغرور اضرار وارد کرده، مطلب روشنی است و شکی در آن نیست.

جواب صاحب جواهر(ره) از این اشکال صاحب ریاض(ره)

جواب دوم را صاحب جواهر(ره) داده، که مورد مناقشه شیخ انصاری هست و آن جواب این است که ایشان فرموده: قاعده غرور، از صغریات قاعده لاضرر نیست.

اگر قاعده غرور را از صغریات قاعده لاضرر بدانیم، این فرمایش درست است، که قاعده غرور در موردی جاری می‌شود، که از طرف غار ضرری به مغرور وارد شود، در حالی که در صورتی قاعده غرور از صغریات این قاعده است، که سبب و مباشر اجتماع پیدا کنند، اگر سبب اقوای از مباشر باشد، اینجا سبب ضامن است.

در قاعده غرور، مغرور مباشر است و غار عنوان سبب را دارد، لذا قاعده غرور از صغریات این قاعده است، که اگر در موردی، سبب و مباشر هر دو دخالت داشته باشند، در آن عمل، مباشر ضامن نیست و سبب ضامن است، که در ما نحن فیه هم مغرور عنوان مباشر دارد و غار عنوان سبب، لذا غار ضامن است.

پس خلاصه فرمایش صاحب جواهر(ره) در جواب صاحب ریاض(ره) این شد که قاعده غرور، اگر از صغریات قاعده لاضرر باشد، متوقف بر صدق ضرر است، اما قاعده غرور از صغریات قاعده لاضرر نیست، بلکه از صغریات قاعده اقوائیت سبب بر مباشر است.

مناقشه شیخ(ره) بر این فرمایش صاحب جواهر(ره)

شیخ(ره) این فرمایش صاحب جواهر(ره) را مورد مناقشه قرار داده فرموده‌اند: اصلاً فرمایش صاحب ریاض(ره) را درست

متوجه نشده و اشکال کرده‌اید، صاحب ریاض(ره) نمی‌خواهد ادعا کند که قاعده غرور، از صغریات قاعده لاضرر است، تا اشکال کنید که از صغریات قاعده لاضرر نیست و از صغریات قاعده اقوائیت سبب است.

شیخ(ره) در اینجا دو مطلب مهم دارند؛ با یک مطلب ادعای صاحب ریاض(ره) را روشن کرده و با مطلب دوم قاعده اقوائیت سبب بر مباشر را بررسی کرده‌اند.

مطلب اول: تبیین کلام صاحب ریاض(ره)

اما در مطلب اول شیخ(ره) فرموده: صاحب ریاض(ره) ادله قاعده غرور را دیده، که یا اجماع است و یا روایاتی که در موارد خاصی وارد شده، مثلاً در مورد نکاح روایاتی هست، که کسی که موجب تدلیس می‌شود، ضامن است.

شیخ(ره) فرموده: صاحب ریاض(ره) می‌فرماید: این اجماع و روایات، دلالتشان یک دلالت اطلاقی نیست، که بگوید همه جا مغرور به غار رجوع کند، اعم از این که از این غار، ضرری به او وارد شود یا ضرری نباشد، بلکه قدر متیقن ادله قاعده غرور صورت ضرر است.

قدر متیقنش در جایی است که مغرور، در اثر غروری که از طرف غار پیدا کرده، ضرری متوجهش شود، اما اگر ضرر متوجه او نشود، این ادله دیگر در چنین موردی جریان ندارد، لذا چه قاعده لاضرر داشته باشیم، چه نداشته باشیم، فرمایش صاحب ریاض(ره) این نیست که صاحب جواهر(ره) فرموده که: قاعده غرور از صغریات قاعده لاضرر باشد.

مطلب دوم: بررسی قاعده اقوائیت سبب بر مباشر

مرحوم شیخ(ره) بعد از بررسی کردن این مطلب، آمده سراغ این ادعای صاحب جواهر(ره) که قاعده غرور، صغریای قاعده اقوائیت سبب بر مباشر است و فرموده: این که سبب اقوایی از مباشر باشد و در صورت اجتماع سبب و مباشر، سبب بخواهد ضامن باشد، یک دلیل و قاعده مستقل نیست. این چنین نیست که یک قاعده مستقلاً داشته باشیم، که در دروان امر بین ضامن سبب و مباشر، به صرف اقوائیت سبب، سبب ضامن باشد.

بعد این را توضیح داده و فرموده: در صورت اجتماع سبب و مباشر، دو فرض در اینجا هست؛ یک فرض این است که مالی که به ید مباشر تلف شده، عرفاً استناد به سبب دارد، که در این مواردی که اتلاف عرفاً استناد به سبب دارد، مباشر اصلاً ضامن نیست.

مرحوم شیخ سه مثال در اینجا زده‌اند؛ یک مثالش در باب اکراه است، که اگر مکرهی شخصی را اکراه کرد، که این مال را آتش بزن و اکراهش هم شدید بود، در اینجا مباشر که مکره است، ضامن نیست، بلکه مکره ضامن است، چون عرفاً اتلاف مال استناد به مکره دارد.

مثال دوم در جایی که باد شدیدی می‌وزد، که این باد شدید موجب این است که اگر شیئی را در معرض آن قرار دهیم، این شیء آتش بگیرد، مثلاً آتشی روشن هست و ما هم شیئی را در فاصله نزدیک این آتش قرار دهیم و باد شدیدی هم می‌وزد، که در اینجا باد مباشر است، که این شیء احراق پیدا کرد، اما سبب آن کسی است که این شیء را در معرض این باد قرار داده، که او ضامن است.

پس به طور کلی شیخ(ره) فرموده: فرض اول در صورتی که سبب و مباشر اجتماع پیدا کنند، که اگر اتلاف مال عرفا استناد به سبب داشته باشد، سبب ضامن است.

اما در جایی که سبب و مباشر اجتماع پیدا می‌کنند، اگر اتلاف مال استناد به سبب نداشته باشد، اعم از این که اتلاف، عرفا مستند به مباشر باشد یا مستند به هر دو، یعنی مستقلاً اتلاف مستند به این سبب نباشد، شیخ(ره) فرموده: در اینجا دلیلی نداریم بر این که مباشر ضامن نباشد و فقط سبب ضامن باشد.

پس شیخ(ره) فرموده: یک قاعده‌ای که بگوییم: در دوران امر بین سبب اقوی و مباشر، سبب اقوی ضامن است، نداریم. بلکه دو فرض دارد، یک فرض این است که اتلاف مستند به سبب اقوی باشد، مثل مثالهایی که زدیم، فرض دوم هم این است که اتلاف مستند به سبب اقوی نباشد، که به صرف اقوئیت سبب نمی‌توانیم بگوییم سبب ضامن است و مباشر ضامن نیست.

مثل ما نحن فیه، که بایع سبب است در این که مشتری در ضرر بیفتد، در غرامتی که مشتری باید به مالک بدهد، اما مشتری خودش مباشر است، اتلاف منافی که تلف شده و از بین رفته، استناد به خود مباشر دارد، ولو این که این سبب اقواست، یعنی اگر بایع این معامله را انجام نمی‌داد، مشتری در این مسیر نمی‌افتاد، که عرفاً در چنین مواردی، اقوئیت مربوط به بایع هست، اما چون این اتلاف استناد به آن سبب ندارد، سبب ضامن نیست.

به عبارت دیگر نکته فنی مساله این است که شیخ(ره) فرموده: اگر در اجتماع سبب و مباشر، اتلاف مستند به سبب باشد، تحت قاعده «من اتلف مال الغير فهو له ضامن» می‌رود و اگر اتلاف مستند به سبب شد، سبب صغرای قاعده من اتلف مال الغير می‌شود.

اما اگر اتلاف مستند به سبب نباشد، ولو این که این سبب عرفاً اقوی از مباشر باشد، شیخ(ره) فرموده: دلیلی نداریم بر این که بگوییم مباشر ضامن نیست و سبب ضامن است.

موارد ضامن بودن سبب با عدم استناد اتلاف به آن

بعد فرموده: بلکه در این فرض دوم، در جایی که اتلاف استناد به سبب ندارد، اگر یکی از این چهار مطلب باشد، می‌گوییم: سبب ضامن است؛ مطلب اول این است که قاعده لاضرر پیاده شود.

مطلب دوم این است که ادعای اجماع کنیم، کما اینکه فخر المحققین(ره) ادعای اجماع کرده، که اگر سبب اقوای از مباشر باشد، ولو عرفاً اتلاف مستقلاً مستند به سبب نباشد، اما سبب ضامن است.

مطلب سوم روایات و اخباری است که در موارد متفرقه وارد شده است.

مطلب چهارم این است که غار سبب در تغریم مغرور باشد، یعنی قاعده غرور را بیاوریم.

بعد فرموده: هر چهار مطلب در ما نحن فیه وجود دارد، یعنی در ما نحن فیه؛ هم قاعده لاضرر پیاده می‌شود، هم قاعده غرور، از جواب شیخ(ره) بر صاحب جواهر(ره) استفاده می‌شود، که خواسته قاعده غرور را، یک قاعده مستقل از قاعده لاضرر و قاعده اقوئیت سبب بر مباشر بدانند.

پس این چهار مطلب در ما نحن فيه موجود است، لذا مشتري در این غراماتي که به مالک مي‌دهد، به بايع رجوع کرده و آن را از بايع مي‌گیرد.

تطبيق عبارت

«و كيف كان...»، در این «كيف كان» چند احتمال هست؛ يکي این که گفتيم: ضرر عظيم است، که اگر بايع ضامن نباشد، فقط مشتري بايد ضمان و غرامت را بپردازد، این ضرر عظيم است، پس كيف كان يعني حالا ضرر عظيم باشد يا نباشد.

احتمال دوم كيف كان يعني حال این که منفعي به این مشتري مي‌رسد، این منافع ضرر را دفع کند يا نکند، که همان احتمال اول به نظر ما رجحان دارد.

«فصدق الضرر و إضرار الغارّ به ممّا لا يخفى، خصوصاً في بعض الموارد»، صدق ضرر و اضرار غار به این مغرور مطلب روشني است، خصوصاً در بعضي موارد، که مثال زدیم مثل مواردی که این منفعتي را که مشتري در مقابلش غرامت مي‌دهد، یک منفعتي نیست که نوعاً در مقابلش بذل مال هم شود.

«فما في الرياض: من أنّه لا دليل على قاعدة الغرور إذا لم ينطبق مع قاعدة نفي الضرر»، این تفریع بر مطلب قبل است، که صاحب رياض(ره) فرموده: دليلي بر قاعده غرور نداریم، اگر با قاعده لاضرر منطبق نشود، «المفقود في المقام لوصول العوض إلى المشتري»، «المفقود» صفت ضرر است، يعني ضرري که در ما نحن فيه مفقود است، چون عوض که همان منفعت است، به مشتري رسیده است. فما في الرياض، اما این مطلب رياض دو اشکال دارد؛ «لا يخلو عن شيء»، یک اشکال این که خالي از شيءي نیست، چون گفتيم: صدق ضرر در ما نحن فيه بلاشکال است.

«مضافاً إلى ما قيل عليه: من منع مدخلة الضرر في قاعدة الغرور»، جواب دوم از مطلب رياض این است که صاحب جواهر(ره) فرموده: قبول نداریم که ضرر در قاعده غرور دخالت داشته باشد، «بل هي مبنية على قوة السبب على المباشر»، بلکه قاعده غرور صغرای قاعده اقوائيت سبب بر مباشر است.

شيخ(ره) فرموده: «لکنّه لا يخلو من نظر»، اما این خالي از نظر نیست، «لأنّه إنّما يدعي اختصاص دليل الغرور من النصوص الخاصة و الإجماع بصورة الضرر»، حرف شيخ(ره) این است که شما فرمایش صاحب رياض(رع) را درست متوجه نشده‌اید، صاحب رياض(ره) نمی‌خواسته بگوید: قاعده غرور صغرای لاضرر است، تا بگوید: خیر صغرای قاعده اقوائيت است، بلکه اختصاص دليل غرور را با توجه به نصوص خاصه و اجماع به صورت ضرر ادعا مي‌کند، که ادله قاعده غرور دو چیز است، اجماع و روایات و قدر متیقن از این دو صورت ضرر است.

بعد سراغ فرمایش صاحب جواهر(ره) که قاعده غرور از صغریات قاعده اقوائيت سبب بر مباشر است، آمده - که عبارت در اینجا مقداری مشوش است - و فرموده: «و أمّا قوة السبب على المباشر، فليست بنفسها دليلاً على رجوع المغرور»، قوت سبب بر مباشر به تنهایی دليل مستقلي بر رجوع مغرور به غار نیست، «إلا إذا كان السبب بحيث استند التلف عرفاً إليه»، مگر این که سبب طوري باشد که تلف عرفاً به آن استناد داده شود. «كما في المكره و كما في الريح العاصف الموجب للإحراق، و الشمس الموجبة لإذابة الدهن و إراقتها»، مانند مکره، که شیشه را مي‌شکند، اما عرف مي‌گوید: این اتلاف مستند به مکره است و مانند بادی که موجب احراق است، که اگر شخص شيءي را در معرض این باد قرار دهد، باد مي‌شود مباشر، اما سبب کسی است که شيء را در معرض قرار داده، اما عرفاً هم این اتلاف مستند به این سبب است و مانند شمس که موجب آب شدن روغن و اراقه آن است، «و المتّجه في مثل ذلك عدم الرجوع إلى المباشر أصلاً»، متجه در چنین مواردی این است که اصلاً بايد از اول سراغ

سبب رفت و از اول مباشر ضامن نیست، «كما نُسب إلى ظاهر الأصحاب في المكره؛ لكون المباشر بمنزلة الآلة» همان گونه که این عدم رجوع به مباشر به ظاهر اصحاب نسبت داده شده است، چون مباشر در این موارد به منزله آلت است. «و أمّا في غير ذلك فالضمان أو قرار الضمان فيه يحتاج إلى دليل مفقود»، یعنی اما در جایی که هم سبب داریم و هم مباشر، اما اتلاف و تلف عرفاً به سبب مستند نیست، ضمان یا استقرار ضمان محتاج دلیل است، که در ما نحن فيه دلیل نداریم.

استقرار ضمان مثل ضمان در ایادی متعاقبه است، که مثلاً ید اول به ید دوم می‌دهد، ید دوم به ید سوم و در ید سوم تلف شد، که تمام اینها ضامن هستند، یعنی مالک می‌تواند به هر کدام از اینها که بخواهد رجوع کند و خسارت را از او بگیرد، که مالک هم خسارت را از ید سوم گرفت، که اگر جاهل بوده، به ید دوم رجوع می‌کند و ید دوم هم به آن کسی که غاصب اولی بوده، که قرار یعنی استقرار ضمان با او هست.

پس شیخ(ره) در قاعده اقوائیت سبب بر مباشر، اگر تلف مستند به سبب باشد، فرموده: این تحت قاعده «من اتلف مال الغير فهو له ضامن» می‌رود، اما اگر تلف مستند به سبب نباشد، چنین قاعده‌ای نداریم، «فلا بدّ من الرجوع بالأخرة إلى قاعدة الضرر»، مگر این که به قاعده لاضرر رجوع کنیم، «أو الإجماع المدعى في الإيضاح على تقديم السبب إذا كان أقوى»، یا به اجماع منقولی که فخر المحققین(ره) بر تقدیم سبب در صورت اقوائیت ادعا کرده رجوع کنیم.

در اینجا دو نکته برای توضیح اضافه کنید، عرفاً اقوی است، لکن به حدی نیست که تلف مستند به این سبب باشد. سببی داریم که عرفاً اقوی است، اما اینطور نیست که بگوییم: این تلف عرفاً و مستقلاً مستند به این سبب باشد، در باب اکراه اصلاً می‌گویند: این تلف مستند به مکره است، اما در موارد دیگر، مثل این که شخصی دیگری را تحریک کند که اگر مثلاً فلان عمل را انجام دهی، این مقدار پاداش را می‌دهم، که آن محرک سبب هست، اما در اینجا کسی که این خسارت به او مستند است مباشر است و مستند به این سبب نیست، ولو این که این سبب عرفاً اقوی است، لکن تلف و خسارت استنادی به این سبب ندارد.

«أو بالأخبار الواردة في الموارد المتفرقة»، یا اخباری که در موارد متفرقه است، «أو كون الغارّ سبباً في تغريم المغرور»، غار سبب در تغريم مغرور باشد، «فكان كشاهد الزور في ضمان ما يؤخذ بشهادته»، پس این غار، مانند شاهد است که شهادت دروغ بدهد، که ضامن آن چیزی است که شهادت داده است.

بعد شیخ(ره) فرموده: «و لا ريب في ثبوت هذه الوجوه فيما نحن فيه»، عرض کردیم ما نحن فيه از مورد دوم است، یعنی اجتماع سبب و مباشر است، که بایع سبب است و مشتری مباشر، اما سببی است که اتلاف منافع استناد به سبب ندارد، حال اگر بخواهیم بایع را ضامن کنیم، باید یکی از این چهار راه باید برویم، که شکی نیست که تمام این چهار راه در مانحن فيه وجود دارد، «أمّا الأخير فواضح، و أمّا الأوّل فقد عرفت»، یعنی غرور که واضح است، اما الاول که قاعده لاضرر بود، که بیان شد. «و أمّا الإجماع والأخبار فهما وإن لم يردا في خصوص المسألة»، اما اجماع و اخبار، ولو در خصوص مساله اجماع یا روایتی نداریم، که بگوید: بایع ضامن است، «إلا أن تحقّقهما في نظائر المسألة كافٍ»، اما تحقق اجماع و اخبار در نظائر مساله کافی است، «فإن رجوع آكل طعام الغير إلى من غره بدعوى تملكه وإباحته له مورد الإجماع ظاهراً»، مثل کسی که طعامی به دیگری می‌دهد و می‌گوید: بخور. آکل هم که فکر می‌کند این طعام ملک آمر است، می‌خورد، بعد معلوم می‌شود که طعام ملک آمر نبوده است، که رجوع این آکل به کسی که او را فریب داده، ظاهراً مورد اجماع است، «و رجوع المحكوم عليه إلى شاهدي الزور مورد الأخبار»، و این که محکوم علیه می‌تواند به شهادتی که شهادت دروغ داده رجوع کند، مورد روایات است، «و لا يوجد فرق بينهما وبين ما نحن فيه أصلاً»، و بین این رجوع آکل طعام و رجوع محکوم علیه و بین ما نحن فيه اصلاً فرقی نیست.

بعد فرموده: بعضی مثل صاحب ریاض(ره) کبرای قاعده غرور را مورد خدشه قرار داده، بعضی هم صغری را مورد خدشه قرار داده‌اند، که اصلاً در اینجا غرور صدق نمی‌کند.

شیخ(ره) فرموده: این که انسان مالی را بگیرد و به خیال این که مال خودش است، از آن استفاده کند، بعد می فهمد که مال دیگری بوده و باید خسارتش را بدهد، مشخص است که مساله فریب در اینجا هست، «و قد ظهر ممّا ذکرنا فساد منع الغرور فیما نحن فیه، كما فی کلام بعض»، یعنی برخی در ما نحن فیه صغرای غرور را منع کرده اند، «حیث عدل فی ردّ مستند المشهور عمّا فی الریاض من منع الکبری، إلی منع الصغری»، از این حیث که از آنچه که صاحب ریاض(ره) گفته، که کبری را منع کرده، عدول کرده به منع صغری، یعنی آن بعض به جای منع کبری، صغری را منع کرده اند.

شیخ(ره) فرموده: این فاسد است، «فإنّ الإنصاف أنّ مفهوم الغرور الموجب للرجوع فی باب الإتلاف و إنّ کان غیر منقّح»، «فان... بیان فساد است، یعنی مفهوم غروری که دلیل رجوع در باب اتلاف است، ولو این که منقح نیست، یعنی یک اشکالش این است که آیا صدق ضرر باید باشد یا نباید باشد، «إلا أنّ المتیقّن منه ما کان إتلاف المغرور لمال الغیر و إثبات یده علیه لا بعنوان أنّه مال الغیر»، اما مسلماً اگر مغرور مال غیر را اتلاف کرد و یدش بر آن اثبات شد، نه به عنوان این که مال غیر را اتلاف کند، «بل قصده إلی إتلافه مال نفسه أو مال من أباح له الإتلاف»، بلکه به عنوان مال خودش آن را اتلاف کند، یعنی قصدش این است که مال خودش را اتلاف بکند، یا کسی بگوید این مال من است، که برای تو اباحه کردم، هر چه می خواهی سر این مال بیاور، «فیکون غیر قاصد لإتلاف مال الغیر»، پس قاصد اتلاف مال غیر نیست، «فیشبهه المکره فی عدم القصد»، پس مغرورشبیه مکره است، در این که قصد به این نداشته که مال غیر را از بین ببرد.

بعد فرموده: «هذا کلّه، مضافاً إلی ما قد یقال: من دلالة رواية جمیل المتقدّمة»، با تمام این حرفها دلیل دیگری هم داریم برای این که مشتری بتواند به بایع رجوع کند و آن روایت جمیل است که گذشت، «بناءً علی أنّ حرّیة الولد منفعة راجعة إلی المشتري»، البته بنا بر این احتمال که حریت ولد عرفاً منفعتی است که واصل به مشتری باشد، «و هو الذی ذکره المحقّق احتمالاً فی الشرائع فی باب الغصب، بناءً علی تفسیر المسالك»، که این که حریت ولد منفعت راجع به مشتری باشد، در شرایع به عنوان یک احتمال در باب غصب بیان شده، البته این بنا بر تفسیر شهید ثانی(ره) از عبارت محقق(ره) است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين